

برنامه شماره ۸۰۳ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷

- (۱) یَغْمَابَکِ تُرْکِستَانِ بَرِ زَنَگِ بُزْدِ لَشْکَرِ
در قَلْعَةُ بی خویشی بُگْرِیزِ هَلَا زوْتَرِ
- (۲) تَا کِی زِ شَبِ زَنَگی بَرِ عَقْلِ بُودِ تَنَگی؟
شَاهَنشَه صُبْحِ آمَدِ، زَدِ بَرِ سَرِ او خَنَجَرِ
- (۳) گَاوِ سِیَه شَبِ رَا قَرَبَانِ سَحَرِ کَرْدَنَدِ
مُؤَذِّنِ پِی اِین گوید کَاللّٰهُ هُوَ الْاَکْبَرِ
- (۴) آوَرْدِ بَرُونِ گَرْدُونِ اَز زِیرِ لَکَنِ شَمْعِی
کَزِ خَجَلَتِ نَوْرِ او بَرِ چَرخِ نَمَانْدِ اخْتَرِ

(۵) خورشید گر از اوّل بیمار صفت باشد
هم از دل خود گردد در هر نفسی خوش تر

(۶) ای چشم که پُر دَر دی، در سایه او بنشین
زِ نهار، در این حالت در چهره او منگر

(۷) آن واعظِ روشن دل، کاو ذره به رقص آرد
بس نور که بفشاند او از سر این منبر

(۸) شاباش زهی نوری، بر کوری هر کوری
کاو روی نپوشاند زان پس که بر آرد سر

(۹) شمس الحق تبریزی، در آینه صافت
گر غیر خدا بینم باشم بتر از کافر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول:

يَغْمَابَكِ* تُرْكَسْتَانِ بَر زَنَگِ بِزْدَ لَشْكَرِ
در قلعهٔ بی خویشی بُگریز هَلا زو تر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)

* یغما بک: یغما گر؛ غارت گر





« مثلث همانش »

➤ یَغْمَابِکِ تُرکِستانِ بَر زَنگِ بِزَدِ لَشْکَرِ
در قلعَه بی خویشی بُگریز هَلا زو تر



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ یَغْمَابِکِ تُرکِستانِ بَر زَنگِ بِزَدِ لَشْکَرِ
در قلعَه بی خویشی بُگریز هَلا زو تر



« مثلث واهمانش »

➤ یَغْمَابِکِ تُرکِستانِ بَر زَنگِ بِزَدِ لَشْکَرِ
در قلعَه بی خویشی بُگریز هَلا زو تر



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ یَغْمَابِکِ تُرکِستانِ بَر زَنگِ بِزَدِ لَشْکَرِ
در قلعَه بی خویشی بُگریز هَلا زو تر

گر قضا صد بار، قصدِ جان کند
هم قضا جائت دهد، درمان کند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سویِ مرگی می تند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سویِ مرگی می تند



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سویِ مرگی می تند

عقل جزوی گاه چیره گه نگون
عقل کلی ایمن از ریب المنون

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ عقل جزوی گاه چیره گه نگون
عقل کلی ایمن از رب المنون



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ عقل جزوی گاه چیره گه نگون
عقل کلی ایمن از رب المنون

➤ چون درخت سدره بیخ آور، شو از لاریب فیه
تا نلرزد شاخ و برگت از دم رب المنون

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ چون درخت سدره بیخ آور، شو از لاریب فیه
تا نلرزد شاخ و برگت از دم رب المنون



«مثلت واهمانش»

➤ چون درخت سدره بیخ آور، شو از لاریب فیه
تا نلرزد شاخ و برگت از دم رب المنون

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»

«این است کتابی که در [عقائیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقواییان است.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲)

حال‌ها موقوفِ عزم و رایِ او

زنده از نَفخِ مسیحِ آسایِ او

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۷)

عاشقِ حالی، نه عاشقِ برِ منی

بر امیدِ حالِ برِ من می‌تنی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸)

آن که یک‌دم کم، دمی کامل بُود

نیست معبودِ خلیل، آفل بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۹)

و آن که آفل باشد و گه آن و این

نیست دبر، لا أَحِبُّ الْآفِلِينَ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۰)

«كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»

«بدین‌سان به ابراهیم ملکوتِ آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا از اهلِ یقین گردد.»

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»

«چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت:

فروشنندگان را دوست ندارم.»

(قرآن کریم، سوره انعام(۶)، آیات ۷۵ الی ۷۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ و آن که آفل باشد و گه آن و این
نیست دلبَر، لا اَحِبُّ الْاَفِلین



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ و آن که آفل باشد و گه آن و این
نیست دلبَر، لا اَحِبُّ الْاَفِلین

+ این جهان چون خس به دست بادِ غیب
عاجزی پیش گرفت * و دادِ غیب *

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۰)

*عاجزی پیش گرفت: ناتوانی را پیشه خود ساخته است. * دادِ غیب: قدرت تصرفِ عالمِ غیب

+ گه بلندش می کند، گاهیش پست
گه دُرستش می کند، گاهی شکست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۱)

+ گه یمینش * می برد، گاهی یَسار *
گه گلستانش کند، گاهیش خار

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۲)

* یمین: دست راست * یَسار: دست چپ

دستِ پنهان و، قلم بین خط‌گزار

اسب در جُولان و، ناپیدا سوار

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۳)

تیر، پَرانِ بین و، ناپیدا کمان

جان‌ها پیدا و، پنهان، جانِ جان

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۴)

تیر را مَشکن که آن تیرِ شهی است

نیست پَرِ تاوی، زِ شَصتِ آگهی است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۵)

ما رَمَیت اذ رَمَیتَ گفت حق

کارِ حق بر کارها دارد سَبَق

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶)

«...وَمَا رَمَیتَ اِذْ رَمَیتَ وَلَکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی...»

«... و آن‌گاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت...»

(قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۱۷)

خشمِ خود بِشکن، تو مَشکن تیر را

چشمِ خِشمت خون شمارَد شیر را

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۷)

بوسه دهْ بِر تیر و، پیشِ شاهِ بَر

تیرِ خونِ آلود از خونِ تو تر

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۸)

آنچه پیدا، عاجز و بسته زَبون

و آنچه ناپیدا، چنان تُند و حَرُون*

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۹)

*حَرُون: سرکش؛ نافرمان

ما شکاریم، این چنین دامی کِه راست؟

گویِ چوگانیم، چوگانی* کجاست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۱۰)

*چوگانی: اسبی که مناسب و لایق چوگان بازی باشد؛ چوگان.

می دَرَد، می دوزد، این خِیاط کو؟

می دَمَد، می سوزد، این نَقّاط* کو؟

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۱۱)

*نَقّاط: ظرفِ مسین که در آن نفت ریزند؛ در این جا به معنیِ نفت انداز و آتش باز؛ آتش آفریز

چون قضایِ حق، رضایِ بنده شد

حُکمِ او را بنده خواهنده شد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰۶)

لیک مؤمن دان که طَوْعاً* ساجد* است

زان که جویایِ رضا و قاصد است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۴۴)

*طَوْعاً: با میل؛ با رغبت *ساجد: سجده کننده

گر گریزی بر امیدِ راحتی

ز آن طرف هم پشت آید آفتی

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۰)

هیچ کُنْجی بی‌دَد و بی‌دام نیست

جز به خلوت‌گاهِ حق، آرام نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱)

شکر، طوفان را کنون بگماشتی

واسطه‌ی اطلال* را برداشتی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۴۷)

*اطلال: آثار به‌جا مانده از خانه‌ها و بناهای خراب‌شده؛ در این جا به معنی بقایای هم‌هویت‌شدگی‌ها

ز آن که اطلالِ لئیم و بد بُدند

نی ندایی، نی صدایی می‌زدند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۴۸)

من چنان اطلال خواهم در خطاب

کز صدا چون کوه واگوید جواب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۴۹)

تا مَثَنّا بشنوم من نامِ تو

عاشقم بر نامِ جانِ آرامِ تو

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۰)

پیش از تو خامان دگر، در جوشِ این دیگِ جهان

بس برطپیدند و نشد، درمان نبود اِلّا رضا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ پیش از تو خامان دگر، در جوشِ این دیگِ جهان
بس برطپیدند و نشد، درمان نبود اِلّا رضا



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ پیش از تو خامان دگر، در جوشِ این دیگِ جهان
بس برطپیدند و نشد، درمان نبود اِلّا رضا



هین مکن، کاین موجِ طوفانِ بلاست
دست و پا و آشنا، امروز لاست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۱)

بادِ قهر است و بَلایِ شمعِ کش
جز که شمعِ حق نمی‌پاید، خَمْش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۲)

گفت: نی، رفتم بر آن کوهِ بلند
عاصِم* است آن که مرا از هر گزند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۳)

*عاصِم: نگهدارنده؛ حفظ کننده

« قَالَ سَأَوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ۖ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مِنْ رَحِمَةٍ ۚ وَكَانَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ »

« گفت: من بر سر کوهی که مرا از آب نکه دارد، جا خواهم گرفت. گفت: امروز هیچ نکه دارنده‌ای از فرمان خدا نیست مگر کسی را که بر او رحم آورد. ناگهان موج میان آن دو حایل گشت و او از غرق شدگان بود.»

(قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۴۳)

هین مکن، که کوه کاه است این زمان
جز حبیب خویش را ندهد آمان

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۴)

گفت: من، کی پند تو بشنوده‌ام؟
که طمع کردی که من زین دوده‌ام*

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۵)

*دوده: دودمان؛ خانواده

خوش نیامد گفت تو هرگز مرا
من بری‌آم از تو در هر دو سرا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۶)

هین مکن بابا که روزِ ناز نیست
مَر خدا را خویشی و اَنباز نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۷)

تاکنون کردی و، این دَم ناز کی ست
اَندَرین درگاه، گیرا ناز کیست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۸)

*ناز کی: دقیق؛ خطیر؛ مهم

لَمْ یَلِدْ لَمْ یُولَدْ است او از قِدم
نَه پدر دارد، نَه فرزند و، نَه عَم

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۱۹)

*قِدم: آزل

«لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ»

«نَه زاده است و نَه زاده شده.»

(قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۳)

نازِ فرزندان کجا خواهد کشید؟
نازِ بابایان کجا خواهد شنید؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۰)

نیستم مولود، پیرا، کم نیاز
نیستم والد، جوانا، کم گراز*

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۱)

*گرازیدن: نازیدن؛ با ناز و تکبر راه رفتن

نیستم شوهر، نیم من شهوتی
ناز را بگذار، این جا ای سیتی*

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۲)

*سیتی: عنوانی برای زنان؛ مطلق زن؛ بی بی؛ بانو

جز خُضوع و بندگی و، اضطِرار
آندَرین حضرت ندارد اعتبار

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳)

گفت: بابا سال ها این گفته یی
باز می گویی، به جَهل آشفته یی!؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۴)



❖ خُنک آن کس که چو ما شد، همه تسلیم و رضا شد
گِرُو عشق و جنون شد، گُهرِ بحر صفا شد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۰)

*بحر: دریا

➤ خُنک آن کس که چو ما شد، همه تسلیم و رضا شد
گِرُو عشق و جنون شد، گُهرِ بحر صفا شد



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ خُنک آن کس که چو ما شد، همه تسلیم و رضا شد
گِرُو عشق و جنون شد، گُهرِ بحر صفا شد



« مربع افسانه من ذهنی »

❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مجدد):

يَغْمَابَكِ* تُرْكَسْتَانِ بَر زَنَگِ بَزْدِ لَشْكَرِ
در قلعه بی خویشی بُگْرِیزِ هَلا زو تر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

تا کی ز شبِ زنگی بر عقل بُود تنگی؟
شاهنشهِ صُبح آمد، زد بر سرِ او خنجر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)

هوش و عقلِ آدمی زادی زِ سَرَدیِ وی است
چون که آن مَیِ گرم کردش، عقل یا اَحلام* کو؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*اَحلام: جمع حُلْم؛ به معنی اوهام؛ رویا؛ خوابهای شوریده و درهم



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ تا کی ز شبِ زنگی بر عقل بُود تنگی؟
شاهنشهِ صُبح آمد، زد بر سرِ او خنجر



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ تا کی ز شبِ زنگی بر عقل بُود تنگی؟
شاهنشهِ صُبح آمد، زد بر سرِ او خنجر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

گاوِ سیّه شب را قربانِ سَحَر کردند
مُؤذِنِ پیِ این گوید کَاللهُ هُوَ الْاَكْبَر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گاو سیه شب را قربانِ سحر کردند
مُؤذِن پی این گوید کَاللهُ هُوَ الْأَكْبَرُ



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گاو سیه شب را قربانِ سحر کردند
مُؤذِن پی این گوید کَاللهُ هُوَ الْأَكْبَرُ

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

آوَرْد برونِ گردون از زیرِ لَگنِ شمعِ
کز خجَلَتِ نورِ او بر چرخِ نماندِ اختر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آوَرْد برونِ گردون از زیرِ لَگنِ شمعِ
کز خجَلَتِ نورِ او بر چرخِ نماندِ اختر



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آوَرْد برونِ گردون از زیرِ لَگنِ شمعِ
کز خجَلَتِ نورِ او بر چرخِ نماندِ اختر

تا نگشتند اخترانِ ما نهان دان که پنهان است خورشیدِ جهان

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۳۱)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ تا نگشتند اخترانِ ما نهان
دان که پنهان است خورشیدِ جهان



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ تا نگشتند اخترانِ ما نهان
دان که پنهان است خورشیدِ جهان

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

خورشید گر از اوّل بیمارصفت باشد هم از دلِ خود گردد در هر نفسی خوش تر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ خورشید گر از اوّل بیمارصفت باشد
هم از دلِ خود گردد در هر نفسی خوش تر



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ خورشید گر از اوّل بیمارصفت باشد
هم از دلِ خود گردد در هر نفسی خوش تر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

ای چشم که پردردی، در سایه او بنشین
زنهار، در این حالت در چهره او مَنگر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای چشم که پردردی، در سایه او بنشین
زنهار، در این حالت در چهره او مَنگر



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای چشم که پردردی، در سایه او بنشین
زنهار، در این حالت در چهره او مَنگر

یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیثِ راهِ دور و رفتنِ اَعوام* کو؟

(مولوی، مثنوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)



« مربع افسانه من ذهنی »

*اَعوام: جمع عام، به معنی سال

➤ یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیثِ راهِ دور و رفتنِ اَعوام کو؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ یک قدم راه است گر توفیق باشد دستگیر
پس حدیثِ راهِ دور و رفتنِ اَعوام کو؟

لیک سایه آن صنم باید که بر تو او فتد
آن صنم کش مثل اندر جمله اصنام کو؟

(مولوی، مثنوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۰۷)

*صنم: دلبر، معشوق زیبا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

آن واعظ روشن دل، کاو ذره به رقص آرد
بس نور که بفشاند او از سر این منبر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آن واعظ روشن دل، کاو ذره به رقص آرد
بس نور که بفشاند او از سر این منبر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

شبابش زهی نوری، بر کوری هر کوری
کاو روی نپوشاند زان پس که بر آرد سر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ شاباش زهی نوری، بر کوری هر کوری
 کاو روی نپوشاند زان پس که برآرد سر



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ شاباش زهی نوری، بر کوری هر کوری
 کاو روی نپوشاند زان پس که برآرد سر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

شَمْسُ الْحَقِّ تَبْرِيزِي، در آينه صافَت
 گر غیر خدا بینم باشم بتر از کافر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ شَمْسُ الْحَقِّ تَبْرِيزِي، در آينه صافَت
 گر غیر خدا بینم باشم بتر از کافر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم (مجدد):

ای چشم که پُردردی، در سایه او بنشین
زِ نهار، در این حالت در چهره او مَنگر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۷)

جَوَقِ جَوَقِ* و صف صف از حرص و شتاب
مُحْتَرِزِ ز آتش گریزان سوی آب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳)

*جَوَقِ جَوَقِ: دسته دسته؛ جمع جَوَقِ، آجواق است. *مُحْتَرِزِ: دوری کننده؛ پرهیز کننده.

لَا جَرَمَ ز آتش برآوردند سَر
إِعْتِبَارَ الْإِعْتِبَارِ* ای بی خَبر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۴)

*إِعْتِبَارَ الْإِعْتِبَارِ: عبرت بگیر، عبرت بگیر

بانگ می زد آتش ای گیجانِ گول*
من نِیمِ آتش مَنم چَشمه قَبول

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵)

*گول: ابله، احمق

چشم‌بندی کرده‌اند ای بی‌نظر
در من آی و هیچ مگریز از شرر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۶)

ای خلیل اینجا شرار و دود نیست
جز که سحر و خدعه نمرود نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۷)

*شرار: جرقه، پاره‌آتشی که به هوا جهد *خدعه: حيله گری، فریبکاری

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای
آتش آبِ توست و تو پروانه‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۸)

پایان اشعار برنامه شماره ۸۰۳